

دو روایت درباره متروکه
حمیدرضا حسینی و لیلا گلپایگانی

الف- پاره‌هایی درباره متروکه
حمیدرضا حسینی



شهر متروکه هاشیما در ژاپن

۱- متروکه‌ها، چه در چشم‌اندازی شهری و میان ساختمان‌های مورد استفاده و چه در چشم‌اندازهای طبیعی و فراخ و تهی از دخالت انسانی، موقف رهگذرانند. گام‌ها را می‌ایستانند و چشم‌ها را به سمت خود برمی‌گردانند. آن‌ها به طنینی سحرآمیز، صدایی در سکوت، خالی از کلمات، بیننده را به اندرون فرامی‌خوانند. طنین ممتد آن‌ها، سکوت را برای شنیدن می‌شکنند و متروکه را همچون راز پیش می‌نهد.

۲- متروکه، منظره‌ی تماشاست. آن چه از منظره منظور می‌کنم، تقلیل متروکه به ابژه‌ی نگریسته نیست. نیز از تماشا معنایی فراتر از دیدن مراد کرده‌ام. منظره‌ی متروکه، خلاق است و همان‌زمان که در نگاه می‌آید، منکشف می‌شود، می‌گسترده و خود به هزار چشم درمی‌نگردد. نیز تماشا، آن نظرورزی است از سر شوق و شگفتی، که به گذار در آستانه‌های پیاپی حاصل می‌گردد.

۳- دیوارهای متروکه، گویی که درون را از بیرون جدا می‌کند و او را در خود فروبسته و منقبض می‌نمایند. اما تماشا‌ی متروکه، او را می‌گشاید. متروکه، از دیوارهای خود تجلی می‌یابد، موندی که منبسط می‌شود. دیوارهای متروکه، نه فارق میان درون و بیرون بل مرزی است که از همان‌جا متروکه آغاز می‌شود و به‌ظهور می‌رسد. دیوار و پنجره‌ها و در، آستانه‌های ذاتیدن متروکه‌اند، لبه‌های استمرار هستیش. آنجا که بیرون در درون نشت می‌کند، منتشر می‌شود و امتداد می‌یابد. آن‌گاه، متروکه خود را همچون مکان آشکار می‌سازد.

۴- مکان‌بودگی متروکه، موجب می‌شود تا به‌مثابه‌ی چیز، فضایی را بسازد. فضایی که تنها از ابعاد کمی و فیزیکی متشکل نیست، بل وجوهی کیفی از تأثرات، احساسات و پیش‌داشته‌های تماشاگر، در آن دخیلند. عرصه‌ای که در آن تماشاگر، خود نیز امتداد می‌یابد. مجموعه‌ای، که موجب می‌شوند، تماشاگر خود را در حالتی تاکنون تجربه‌نشده، تجربه‌ای نو و مواجهه‌ای بدیع بیابد.

۵- تماشا‌ی متروکه، تجربه‌ی هستی همچون غوطه‌وری در جهان است. اکنون نه انفعال رئالیستی و نه فاعلیت ایدئالیستی. آنجا که منظره گشوده می‌شود، تماشاگر نیز در موقعیت واقع می‌شود. گشودگی منظره، به اعتبار نقش‌آفرینی تماشاگر است. به‌دیگر سخن، فهم تماشاگر، در جهان و با جهان، متروکه را در روشنا رها می‌کند و به‌ظهور می‌رساند. هستی تماشاگر، از آن حیث که در-جهان است و با-چیزها، در هستی متروکه، آن موند اسرارآمیز، متداخل می‌شود و در پیوند و مجاورت این‌دو، فهمی دیگرگون، معنایی نو سربرمی‌کند. ۶- متروکه، هیچ نشان از شکست ندارد. به‌دیگر سخن، متروکه به‌معنای به‌دست‌نیاموردن نیست (چنان که درباره‌ی ویرانه می‌گویند)، بل بر از دست دادن دلالت می‌کند. اتصاف متروکه به‌یک ساختمان، حکایت از گونه‌ای نقصان در کاربرد یا کاربردن‌پذیری دارد. ساختمان‌ها، می‌توانند کاربردهای مختلف را بیابند و به‌حسب کاربری، در آگاهی بلافصل ما، دم‌دستان باشند و به‌اعتبار ابزاربودگیشان، تعیین یابند. متروکه اما از استفاده فاصله می‌گیرد. بودنش اکنون از دم‌دستی به فرادستی متغیر شده است.

۷- فرادستی بودن متروکه، به‌معنای تحویل آن از عینیت به ذهنیت نیست. بل همچنان شیوه‌ی بودن اوست درجهان. اگر تا پیش‌از این، ساختمانی با کاربرد مشخص بود، حالا به ساحت امکان برمی‌شود. هم از این روست که در مواجهه با متروکه، قوه‌ی خیال، بنیان هر آن تأویلی درباره‌ی پیشینه و اکنون متروکه خواهد شد. متروکه، با ازکارافتادگی، زیادتی در بالقوگی می‌یابد. او سرشار از امکان می‌شود و بدیع و شگفت پیش می‌آید.

۸- از کارافتادگی متروکه، هستی ساختمان را چنان که هست در روشنا قرار می‌دهد. تا پیش از این، ساختمان با کاربرد مشخص، دم‌دست آدمی بود و متعین. گونه‌ای فهم از آن برای آدمی در دسترس بود که از ابزاربودگی ناشی می‌شد، از اتصالش به فایده. اکنون، گسستی در انضمامیت متروکه با جهان حادث نشده تا او بیرون از جهان واقع شود، بل کاربردش را از دست داده است و همین دقیقه‌ای است تا از قالب آشنای خود به درآمده و نشان دهد که چگونه در فرادست، غریب می‌نماید، آن غرابتی که از به‌ظهوردرنیامدن تاکنون ناشی می‌شود، از سرکوب وجود در ذیل مفهوم و مضمون و بازنمایی.

۹- متروکه، حکایت به‌دست‌نیارودن نیست بل در از دست‌دادن معنا می‌گیرد. غالباً متروکه را مکان ارواح می‌خوانند، ارواح ترک‌کنندگان. مکان، همواره به‌اعتبار وجود آدمی است که واجد معنا می‌شود. این با-هستن آدمی است در جهان، که موجب سکونت او می‌شود. مأوی‌گزیدن در قرب چیزها. متروکه‌بودگی متروکه همه از آن روست که ساختمان، مأمنی را برای سکونت آدمی، پیش از این گرد آورده بود و اکنون نیز ایشان را در غیابشان باز در آنجا احضار می‌کند.

۱۰- بالقوگی متروکه، جز به مدد زمان میسور نیست. متروکه، همان زمانی که عالم خود را بنا می‌نهد، یعنی افق دلالات و زیسته‌های خود و مردمانش را پیش می‌آورد، گذشته و حال و آینده را در خود جمع می‌آورد. خاطره در حال با خیال گره می‌خورد و نو به نو بر آینده‌ای گشوده می‌شود. متروکه همچون ساحت امکان، یعنی حضور زمان در ساحت سه‌گانه‌ی خود.

۱۱- متروکه در تماشا از حصار کنترل و پیش‌بینی‌پذیری می‌رهد. هم از این روست که مواجهه با متروکه، می‌تواند موجد حالاتی همچون ترس، شگفتی، تشویش، ماجراجویی و ... شود. کوچک‌ترین جزئیات در فضای متروکه، دلالاتی دیگرگون می‌یابند، رمزگونه و نمادین یا از دلالت تهی می‌شوند همچون راز و دم به دم، تغییری کوچک می‌تواند از راه برسد و هرآنچه آرامش را برهم‌زند.

۱۲- تماشای متروکه، پا گذاشتن به معدنی تاریک است. آن چنان تاریک که چشم‌ها از کار بیفتند و مغاک تو را در بگیرد. آن‌گاه رگه‌های الماس را بر دیوار لمس کنی.

ب- تجربه متروکه
لیلا گلپایگانی، پژوهشگر معماری



« ... زمانی که روی زینه^۱ می ایستی به قندیلی^۲ نگاه می کنی که تنها چند گروپ آن آباد مانده اند و بقیه گروپ های آن شکسته اند و روی آن ها خاک نشسته است و سال ها است که روشن نشده اند، حتا تصورش برایت دشوار است که روزی این قندیل روشن بوده باشد و به این زینه ها که شبها در ظلمت فرو می روند زمانی روشنی بخشیده باشد و او با آن پیراهن سرخش از این زینه ها پایین و بالا رفته باشد و تو همیشه در شب، هنگامی که برای رفع حاجت به منزل اول و از آنجا به حویلی^۳ می روی می ترسی مبادا از قسمت هایی از زینه که کنارش ویران است سقوط کنی ... این شهر شبها مانند گور تاریک است و تو توان دیدن خانه های ویران دور و بر خانه ای را که زندگی می کنی با آن غارهای ترسناک و تاریک در دیوارهای شان نداری، غارهایی که فکر

۱- پله

۲- لوستر

۳- حیاط

می‌کنی کسی از آن‌ها تو را می‌نگرد. شب که می‌شود در تمام این شهر ویران، سگ‌ها جف^۴ می‌زنند، سگ‌ها که در کوچه حویلی شما جف می‌زنند فکر می‌کنی حتما کسی را در کوچه در حال حرکت دیده‌اند. می‌ترسی یکی خودش را از راه دیوار داخل حویلی نینداخته باشد...»^۵

تجربه متروکه اعم از بنا یا چشم‌انداز یا شهری متروک، نحوه خاصی از تجربه فضا است که با نوعی از توجهی به درون کشنده همراه است. جایی که می‌ایستی و تجربه بی‌ریشگی تو را در برمی‌گیرد. احاطه شده با روح درگذشته بنا که چون مگاکمی تو را فرو می‌کشد و به کشف راز فرامی‌خواند. رازی که برآمده از عدم است. آدمی که در وجود خویش فضائیت دارد وقتی مکانی را تجربه می‌کند که انگار ریشه‌هایش از زمین کنده‌اند و به امکانی صرف فروکاسته شده‌اند، حسی از عدم و بی‌مکانی او را در برمی‌گیرد. مکان متروک امکانی است که می‌تواند دوباره قد برافرازد یا بیرون از تجربه بماند تا ویران شود.

مکان متروک وقتی برای سالیانی دراز رها شده بماند، لاجرم به مکانی برای تجربه سوژه‌های ناتمام فروکاسته می‌شود، مکان رانده‌شدگان، رهاشدگان و حیوانات.

درون بودگی در متروکه رنگ می‌بازد و درونی برپاداشته نمی‌شود. درون و برون مکان گاه از خلال گرد و خاکی که حاصل فروریزی آنجا و اینجاست و گاه با واسطه علف‌هایی که خود را به درون و بیرون می‌کشند، گاه با صدای زوزه باد یا تاریکی رازآلود به یکدیگر نفوذ می‌کنند و از هم می‌گریزند.

اگر یک چشم‌انداز را اعم از شهری یا طبیعی به صورت یک تمامیت دارای امتداد در نظر بگیریم که بر روی زمین و زیر آسمان قد برافراشته است، می‌توانیم بگوییم متروکه از نظرگاهی خللی است در این چشم‌انداز. جایی که این تمامیت و امتداد برهم می‌خورد.

شولتز در تحلیل مکان به سه مفهوم پایه‌ای مکان، فضا، خصلت اشاره می‌کند و در تناظری با زبان، مکان را با نام‌ها، فضا را که دارای امتداد و جهت‌یابی است و دارای نظامی از ارتباط‌هاست با حروف اضافه و خصلت را با صفت مقایسه می‌کند. خصلت، جو کلی است که جامع‌ترین خاصیت مکان است.^۶

حال می‌توانیم بگوییم در متروکه به نحوی هر سه این مفاهیم دارای خلل شده‌اند. اولاً نامی که مکان داشت و به واسطه آن جهانی ساخته بود و چون قرارگاه گردآورنده چیزها بود دچار خلل شده است و به نحوی متعلق شده است به ساحتی در گذشته مثلاً: اینجا روزی یک کارخانه سیمان بود اکنون نیست.

۴- پارس کردن سگ

۵- مهرداد مجیب، زندگان (رمان)، کابل: نشر زریاب، ۱۳۹۷، صص ۲۰ و ۲۱

۶- بنگرید به شولتز کریستین نوربرگ، معماری: حضور، زبان، مکان، ترجمه علیرضا سید احمدیان، تهران: مؤسسه معمار نشر، چاپ اول، ۱۳۸۱، صفحه ۱۳۷ تا ۱۴۰

در ساحتی دیگر آن مکان خاص روزی دربرگیرنده و گردآورنده چیزها و اشیاء بود: سقف و کف و دیوار بنیادی‌ترین این عناصر هستند. همچنین دیوارهای داخلی، مبلمان، ستون‌ها و... این چیزها امکان متعین شدن بیشتر درون و جهت‌یابی و تعریف فضا را فراهم می‌کردند و در متروکه دچار خلل می‌شوند و لاجرم جهت‌یابی در فضا دچار مشکل شود.

در متروکه مانند کودکی نوپا هستیم که به یکباره خانه‌اش عوض می‌شود و دریافت‌اش و جهت‌یابی‌اش دچار گسست می‌شود.

مسئله بعد خصلت محیط است که آن هم در متروکه دچار اختلال می‌شود. خصلت مکان‌ها متفاوت است و نمی‌توان آن را به کاربرد آن‌ها فروکاست. یک مکان می‌تواند نشاط‌انگیز، باوقار، صلب و یا شفاف و نمادین و... باشد. با متروک شدن یک بنا ممکن است اگر نه همه خصلت‌های آن، بلکه بسیاری از آن‌ها که مهم‌ترین‌شان چگونگی حضور انسان در فضا و رابطه‌اش با فضاست از دست برود. و خصلت‌های نوبی چون ترس، ماجراجویی، نگرانی و... جایگزین شود.

در عین حال آن مکان هنوز وجود دارد و چون چیزی واقعی امکانی نو را فراروی ما می‌نهد امکانی که می‌تواند پیش از ویرانه شدن با توجه به گذشته‌اش مکانی دیگر شود.

حال پرسش این است که چگونه است که بسیاری از اوقات در فرایند احیای بناهای متروک، یا بنا ممکن است به عملکردی برای تماشا و گردشگری تبدیل شود و یا اگر برخورد عمیق‌تر باشد به موزه... موزه آن ساحتی است که امکان گردآوردن گذشته و حال و آینده را فراهم می‌کند. می‌تواند گذشته‌ای را همزمان رازدایی کند و یا رازی نو مطرح کند و افقی دیگر بگشاید. موزه می‌تواند ارواح سرگردان گذشتگان در متروکه را گردآورد و به تماشا گذارد.